

دو مقاله درباره وحدت
از
سازمان مجاهدین خلق ایران
و
سازمان چویکهای فدائی خلق

بحث درباره وحدت انقلابی نیروهای خلق که ازجندی
پیش در سازمانهای انقلابی درون کشور در جریان است
به مرحله‌ای از رشد نظری رسیده است .

انشاء و مقاله در ارگانهای سازمان مجاهدین خلق
و سازمان چریکهای فدایی خلق را باید نموداری از رشد
نظری در این مرحله از جنبش بحساب آورد . در شماره ه
مجله " مجاهد " ارگان سازمان مجاهدین خلق مقاله‌ای
بمناسبت وحدت چهار سازمان انقلابی چهار کشور
آمریکای لاتین انتشار یافته است که در آن گوشش شده
است تا اینکه باین رویداد تاریخی ، بحث و خلاق
در پیرامون مسئله وحدت در جنبش انقلابی میهن ما
بمحل آید . سازمان چریکهای فدایی خلق نیز در مقاله
شماره ۶ مجله " نبرد خلق " را بهین مسئله اختصاص
داد است .

از آنجا که این دو مقاله حاوی نکات پراهمیتی
در باره مسئله وحدت انقلابی سازمانهای انقلابی
ایران است ، ما بدون هیچگونه تحسیری به چاپ این
دو مقاله میبادرت میورزیم تا آن نظرات بطور وسیعتر
در دسترس علاقه‌مندان جنبش انقلابی میهن ما
قرار گیرد و به بحث و گوشش در پیرامون امر
وحدت یاری رسانند .

به پیش‌سوی ایجاد حزب کمونیست ایران



مقدمه‌ای بر اعلامیه کمیته هماهنگی انقلابی
سازمانهای چریکی امریکسای لاتین

چندی پیش، اعلامیه مشترکی از طرف چهار سازمان عمده انقلابی آمریکای لاتین، یعنی جنبش آزادیبخش ملی اوروگوئه، جنبش انقلابیون چپ شیلی، ارتش آزادیبخش ملی کلمبیا و ارتش انقلابی خلق آرژانتین، صادر شد که متن کامل آن در "عصرعمل" شماره ۲ چاپ شده است. ما نیز به لحاظ اهمیت ویژه آن و رابطه آن با مسائل مبتلا به فعلی جنبش انقلابی ایران، بار دیگر ضمن درج آن (از عصرعمل) به بحث پیرامون آن و طرح برخی مسائل اصلی جنبش در این مرحله اقدام میکنیم.

اعلامیه، تشکیل یک کمیته هماهنگی انقلابی را که بر محور مشترک مبارزه مسلحانه در این کشورها استوار است، اعلام مینماید. اعلامیه بر این موضوع تصریح دارد که تشکل تمام نیروهای خلقی و انواع تشکل‌های فرعی مبارزه، حول مبارزه مسلحانه و تحت رهبری پرولتاریا، عام‌ترین وجه اشتراک استراتژی انقلابی این کشورها را علیه امپریالیسم امریکا، تشکل میدهد. این اعلامیه همچنین وجود و جریان انحرافی ناسیونالیسم بورژوازی و فروریسم را در این کشورها مشترک دانسته، لزوم یک مبارزه وسیع و همه‌جانبه سیاسی-ایدئولوژیک را علیه آنها تصریح میکند.

اینها نکات اساسی است که در این اعلامیه مطرح شده. این نکات وقتی به عنوان تجربیاتی عام از مسائل جنبش انقلابی جهانی، در شرایط خاص میهن ما مورد توجه قرار گیرد، مسائل چندی را مطرح مینمایند که میتوانیم آنها را در موارد ذیل خلاصه کنیم:

۱- با اینکه اعلامیه بطور خاص بر شرایط ویژه کشورهای آمریکای لاتین نظارت دارد و با اینکه شرایط تاریخی، سیاسی و تدارک‌های اقتصادی میهن ما بطور خاص از همین شرایط در کشورهای آمریکای لاتین متمایز است، اما تکیه این سازمانها بر "مبارزه مسلحانه" بعنوان عامل عمده جذب و بسیج توده‌ها، با توجه به نقاط اشتراک بسیار وسیعی که در عین حال و

بطور کلی بین ایران و این کشورها از نظر برخی شرائط مهم اقتصادی (رشد و حاکمیت بورژوازی کپراد و در این کشورها) سیاسی (حاکمیت کامل سیاسی - اقتصادی امپریالیسم آمریکا) وجود ندارد ، بعد دیگری از حقانیت خط مشی مبارز مسلحانه در همین مارابوسیله تجرییات عام سایر برادران رزمند ما در دیگر کشورهای زیر سلطنتشان می‌دهد . البته استراتژی مبارزه مسلحانه در کشور ما در آمریکا لاتین ، هر یک از ضرورت‌های گوناگون و متفاوت سیاسی - اجتماعی و اقتصادی موجود در این کشورها نشأت می‌گیرد . اما اگر قبول کنیم که همه مآخلف‌های تحت ستم در مقابل یک دشمن مشترک یعنی امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا قرار داریم ، و اگر هم صد ابا رفقای انقلابی مان در آمریکا لاتین ، قبول کنیم که امپریالیسم یک استراتژی جهانی برای مقابله با انقلاب خلق‌های تحت ستم آمریکا لاتین ، آفریقا و آسیا و سو رپ خونین آنها تدارک دیده است ، بنابراین این هم قابل قبول خواهد بود که بطور کلی ، در برابر استراتژی جهانی امپریالیسم استراتژی جهانی خلق‌های تحت ستم این سه قاره قرار خواهد داشت و این همان رشته ایست که مارا از ورای تمام فواصل تاریخی و جغرافیائی به برادران انقلابیمان در آنسوی دریاها متصل می‌سازد .

۲ - اعلام همبستگی چهار سازمان انقلابی در چهار کشور مختلف آمریکای لاتین در سبزرگی برای انقلابیون ما سازمان‌های مبارزه در داخل کشور ما ، در برقرارند . اگر این سازمان‌ها توانستند که علیرغم همه تناقض‌های که بهر حال در شرائط اجتماعی کشورهایشان وجود دارد ، بالاخره پایه‌های مناسب برای وحدت خویش بیابند این سوال اینجا برای ما بسیار قابل توجه خواهد بود که چه چیز وجه مانعی مبارزین پراکنده ما را سازمان‌های انقلابی داخل ایران را (در مرحله اول) از متحد شدن باز می‌دارد ؟ در حالیکه ما همگی بر روی یک زمینه عینی و ذهنی از شرائط اجتماعی حرکت می‌کنیم و نقاط اشتراک ما بسیار بیشتر از نقاط اشتراک این چهار سازمان می‌باشد . اکنون در زمانیکه دشمن به عالیترین شکلی در تمرکز و همبستگی نیروهای مختلف اجتماعی ، سیاسی ، نظامی و فرهنگی اش (مبتنی بر یک تمرکز شدید اقتصادی) کوشش میکند و در زمانیکه این تمرکز فشار هر چقدری خود را بطور روزافزونی بر نیروهای پراکنده معنیش وارد می‌سازد ، چه عاملی می‌تواند ما را از وحدت بازدارد ؟ چه عاملی می‌تواند ما را با دشمن پراکنده گی و بی‌اعتمادی کوشش برای اتحاد فوری تمام نیروهای انقلابی وادار سازد ؟

ما اکنون مدتهاست که سنگینی چنین مسئولیتی را در مقابل جنبش آینده و جنبش انقلابی ایران و در مقابل خلقمان با تمام ذرات وجود احساس می‌کنیم . ما بخوبی میدانیم

که در آینده، آینده‌ای که حتی چند ان هم دور نیست، تقاضای بی‌اعتنائی بی‌ ضرورت‌های تکاملی جنبش راپس‌خواهیم داد. نسا‌های آینده انقلاب، نسل‌هایی که در جریان انقلاب خیلی زود ترازشروط معمول زاد میشوند ما را مورد شمانت و مواخذ و قرار خواهند داد. آنها ما را تنگ نظرو مغرور خواهند خواند و در پیشگاه تاریخ و در مقابله با تیره‌ها، بخاطر این مسامحه‌ها، بخاطر این سهل انگاری‌ها و عدم احساس مسئولیت‌ها در مقابل آینده جنبش سرفاکنده و محکوم خواهیم بود.

نتایج درخشانی که در این چند سال مبارزه مسلحانه با رفقان آورده و اینکه توانسته است به وسیله نیروهای زیادی از خلق نائل شود، ضرورت هرچه بیشتر بر دوش اکتن به مسئله تشکیلات، سازماندهی همه جانبه و ایجاد ارکان رهبری که جوابگوی نیاز مبارزاتی خلق ما باشد، مورد تأکید قرار می‌دهد. آینده جنبش و رشد روزافزون جنبش‌های نسل‌های (کارگری و دانشجویی، روحانیون، زنان و...) و چشم انداز روز بروز مشخص‌تری که از صف بندی نیروها و مبارزات مردم در جلوی چشم ما قرار دارد، بیش از پیش این مسئله را بعنوان یکی از سرم ترین مسائل اساسی جنبش در مرحله فعلی، در دستور روز قرار میدهد.

بررسی نتایج و تجربیات مشخص ما از مبارزات مسلحانه و کار در رونی تشکیلاتی چند سال اخیر، بخوبی نشان میدهد که تضاد اصلی ما در این مرحله عبارتست از تضاد بین عدم انجام و از هم گسختگی تشکیلاتی جنبش از یک طرف و مقابلاً قدرت روزافزون و پیچیدگی رویه تولید سازمان در رونی بورژوازی و ایستادگی از طرف دیگر. در رابطه با چنین مسئله‌ایست که امروز حل مسئله تشکل نیروها، محل مسئله وحدت و ایجاد آن ارکان رهبری که به نیاز جنبش خلق پاسخ دهد، اصلی ترین وظیفه تشکیلاتی ما در این مرحله بشمار میرود. تجارب سال‌های مبارزات خلق ما نشان داد است که همواره مبارزه مردم جلوتر از رهبری آن بوده است. مبارزات اخیر مردم وسیله استقبال آگاهترین اقشار خلق از مبارزه مسلحانه، امروز نیز این امر را تأیید میکند. از طرف دیگر رژیم نیز همواره کوشیده است که با نیروی سرکوش و با وسیله تبلیغات، جنبش را از رهبری اش محروم و منزوی کرد و البته به اعتبار ضعف رهبری در مراحل نیز به موفقیت رسید است. رژیم همواره از وجود یک رهبری صحیح و سازمان یافته وحشت داشته است.

تجربه سال‌ها مبارزه خلق ما نشان داد است که هر زمان که رهبری دارای خط مشی صحیح بود، نیروی خلق در کنار او قرار گرفته و موفقیت رسید است و نیز هر آنجا که رهبری

غلط وارگان آن دچار ازم گسختگی تشکیلاتی و نارسائی تفکر بوده ، مبارزه مردم بجزیران خود بخودی ویرانگدگی کشید شد است ، لذا خط مشی رژیم همواره این بود است که جنبش رازرهبری اش جدا کرده و آنرا از یک حرکت جهت دار و هدف ایستاده که سرانجام قادر باشد قدرت را از چنگ رژیم در آورد ، منحرف کرده و سپس آنرا به آسانی سرکوب کند .

رهبری جنبش را نباید الزماً در وجود یک یا دو سازمان خلاصه کرد . شرایط پلیسی - فاشیستی که رژیم در یکنانوری شاه بوجود آورده ، در جنبه خلق احباراً وجود هسته‌ها ، سازمانها و عناصر جدا از هم را ایجاد کرده است که اینها در مرحله‌ای از رشد خود و نشان دادن صداقت انقلابی خویش در عمل و در میدان مبارزه ، میبایست موضع طبیعی خود را در آن ارگانی که سرانجام میبایست رهبری مبارزات خلق را به عهده بگیرد ، اشغال کنند . از این نظر ، تا "کاید بروی وحدت را نباید بیش بر خورد عاطفی که در عین حال کمک بیشتر به حل مسائل جنبش میکند ، تلقی کرد . وحدت هم اکنون بعنوان آن نقطه عطفی در پیروسی رشد کار تشکیلاتی و سازماندهی نیروهای جنبش مطرح است ، که هر عملی و هر خط مشی تشکیلاتی جز آن لاجرم و ضرورتاً "مفهوم خرد نگاری تشکیلاتی" پیدا خواهد کرد که نیرو بر باد رفته جنبش است .

مادر همینجا این سئوالات را بصورت عام آن در این مقاله مطرح میکنیم و از همه سازمانها و نیروهای پیشتاز پرولتاریا میخواهیم که نظراتشان را راجع به وحدت سازمان های پیشتاز پرولتاریا (حول محور مبارزه مسلحانه) ، موانع و مشکلات سیاسی ایدئولوژیک آن ، همچنین راهها و شیوه‌هایی که برای آن پیشنهاد میکنند در جریان بحثهای جمعی و سازمانی جمع بندی کرده و در سطح جنبش به بررسی بگذارند تا پس از تحقق این وحدت زمینه تشکل کلیه نیروهای انقلابی در یک جنبه متحد ضد امپریالیستی فراهم آید .

۳ - اشاره به ناسیونالیسم بورژوازی و فرغور میسم بعنوان در جریان انحرافی در ایمن کشورها ، در عین اینکه نشان دهند اختلاف ماهیت گرایشات انحرافی در همین ما و این کشورهاست ، همچنین میتواند اختلافات موجود بین بافت اجتماعی و روابط سیاسی موجود در جامعه ما با کشورهای آمریکای لاتین را نیز منعکس سازد . گرایشات فرغور میستی و ناسیونالیستی در همین ماهمانند رضیف و ناتوان و روه مرگ است که نیروهای مانند بورژوازی ملی و یا چیز تقریباً " نایاب دیگری مانند " نظامیهای ملی " ، در واقع در بیش از ده سال پیش از این ، یعنی وقتی که بورژوازی وابسته تازه به حاکمیت رسید تا ایران با تمام و حتیگیری نفاش ، هزاران تن از مردم بیگناه مارا به رگبار مسلسل بست و بیش از ده

هزارگشته رادریک ریز در قبرستانهای متروک اطراف تهران پشته کرد ، در همان موقع این گرایشات نیز بدل خاک سپرد شد .

این شاید یکی از مهمترین موارد اختلاف کشورها و کشورهای آمریکای لاتین باشد که بورژوازی وابسته ایران نتوانست در ابتدا ، حاکمیت اش بانوعی چهره لیبرالی و تحسنت شرائط نیمه دموکراتیک خود را برمیهن مانحلیل کند (همانطورکه در بسیاری از کشورهای منحمله آمریکای لاتین اجرا کرد بود) . هرچند امپریالیسم کوشش قابل ملاحظه‌ای به کاربرد که ظهور روابط جدید سرمایه‌داری در اوایل سالهای چهل همراه بایک سسری آزادبهای " لیبرالی " ویا همراه بانوعی دموکراسی شبه غربی باشد تا باحربه دموکراسی و مبارزه دیکتاتوری فئودالی ، ثبات سیاسی و اقتصادی خویش برای مدت درازتری تامین کند . اما رشد نیروهای ملی بخصوص سنت قوی مبارزه جوانه خرد بورژوازی ایران که فوراً موضع شدید ضد امپریالیستی خود را بموضع سنتی ضد دیکتاتوری استعماری - فئودالی خود علاوه کرد بود ، اورا اجباراً از ادامه این سیاست منحرف ساخت . بدین ترتیب وقایع ظاهرآ پیچیده و معما آمیز سالهای چهل که بعد از قریب هشت سال حاکمیت شدید ترین دیکتاتوربها ، بعد از کودتای ۳۲ ، ناگهان احزاب آزاد افغان میشوند (البته احزاب ملی یعنی حداکثر نمایندگان بورژوازی ملی و تشرهای بالائی خرد بورژوازی) و شعار آزادی انتخابات و مطبوعات زبانهگیر میشود اما هنوز یکسال بعد رسیده است که همان دستگاه طبقه حاکمه ، دست به دستگیریهای وسیع نیروهای ملی زد ، احزاب را خخته میکنند و بالاخره با هجوم و کشتار وحشیانه اش در ۱۵ خرداد خود را پس میگیرد ، بخوبی روشن میشود . امپریالیسم سعی داشت با ایجاد یکشرائط نیمه دموکراتیک همزمان بیاشد و حاکمیت بورژوازی وابسته بخودش نشان دادن یک چهره لیبرالیستی از طرف این بورژوازی بجای دیکتاتوری سنتی فئودالیسم در ایران ، هدفهای زیر را دنبال کند :

اولاً و مهمتر از همه زمینه مادی و شرائط عینی مناسب برای رشد سرمایه‌داری وابسته بخود را فراهم کند و در رابطه با آن یک سیستم سیاسی ، تشکیلاتی مناسبی که جوابگوی نیاز همسای سرمایه‌داری روپوشد باشد ، بوجود آورد .

ثانیاً در جنبه واحد نیروهای ملی شکاف انداخته ، با جناح راست آن مشکل از نیروهای متوسط و بالای ملی ، به سازش رسیده و جناح چپ آنرا از نظر سیاسی منفرد و سرکوب کند . ثالثاً بایر همیز از اعمال شیوههای دیکتاتوری حکومت ، او بگیری تظاهرات های درونی خود را

به ناخیراندخته و رفورمیسم را بعنوان اصلی ترین شیوه حل اختلافات اجتماعی و ناسیون-
 نالیسم سازشکارانه را بعنوان حد اکثر فکری ممکن بر توده های مردم و نیروهای دیگر اپوزیسیون
 تحمیل نماید. این نقشه بر اساس ارزیابی هائی تنظیم شد مبرود که آزمایشات و خواستهای
 بورژوازی ملی و احزاب وابسته با و جناحهای گوناگون آن طی تجربه سالهای ۳۰ به بعد
 بعمل آمده بود. البته دموکراسی میرد ادعای بورژوازی ملی و جناحها و احزاب وابسته
 با و تنها یک گرایش ساده سیاسی نبود (و نمیتوانست هم باشد) . این گرایش بطور
 عمد و معنوی آن سیستم سیاسی رامعین مینمود که در آن ادامه حیات اقتصادی بورژوازی
 ملی در کنار رقابت و قدرت بورژوازی امپریالیستی جهان تضمین شده باشد .

در واقع ، این بورژوازی حتی حاضر بود قدمی راه عقب بگذارد (نسبت به دوران مصدق
 و دریت مد اریه سازش مرض الطرفینی با بورژوازی بزرگ و وابسته با امپریالیسم نا امل آمد .
 بطوریکه بالاخره در یک سیستم نسبتاً آزاد اقتصادی ، (این نسبت را بالاخره تعادل
 نیروهای دو طرف ، یعنی بورژوازی ملی که تحایل لیبرالی داشت و بورژوازی وابسته که
 گرایشات انحصار طلبانه امپریالیستی را منعکس میساخت ، تعیین میکرد) ، بدون آنکه سلطه
 بورژوازی بزرگ وابسته ، بصورت انحصاری درآمده و در صد ن نابود کردن آنها برآید ، تواما
 و با سازشی منصفانه ! همزیستی نمایند .

این گرایش نه تنها نمیتوانست تعایلات و منافع اقلیتین جامعه را بر آورد بلکه حتی
 نمیتوانست مورد قبول اقلیت متوسط و خرد و بورژوازی سنتی ایران که از قدرت وسیع طبقاتی
 و ریشه عمیق سنتی در جریان تولید برخوردار بود ، قرار گیرد (۱) .

بدین ترتیب این نقشه ماهرانه ، نه با مخالفت بورژوازی ملی بلکه بدلیل مقاومت وسیع
 و قدرتمند خرد بورژوازی سنتی ایران و مقاومت بقیه نیروهای رحمتکش خلقی در هم شکست .
 چرا که خرد بورژوازی خطر مهلک حاکمیت سلطه امپریالیستی را در شکل جدید حاکمیت
 روابط سرمایه داری کاملاً بطور فزیزی درک میکرد (۲) .

۱ - استنباط جیبه ملی از ادامه راه مصدق ، در این زمان ، یک استنباط جامد و
 ایستابود که هیچوجه نمیتوانست متناسب با شرایط متحول روز باشد . جیبه میخواست
 خط مشی خود را همچنان بر اساس تضاد قدرتهای خارجی (امریکا و انگلیس) بنا کند ،
 عاقل از اینکه تضاد های قدرتهای امپریالیستی در برابر تضاد اصلی که در این زمان در
 کل با جیبه خلق پیدا کرد بود ، (که الزاماً منجر به سازش و توافق میان امپریالیستها
 میشد) قابل حل بود و عملاً هم امپریالیستها در رابطه با آن تضاد به سازش رسیدند .
 ۲ - قابل توجه در اینجا اینست که در جیبه شرایط حادی که خرد بورژوازی با ارائه
 شعارهای مرفی ایش بوجود آورد بود ، این احزاب خودشان را در همان چارچوب
 قانون اساسی و مبارزه مسالمت آمیز پارلمانی و . . . محبوس کرد مبرودند و حاضر نبودند
 حتی قدمی هم برای خارج شدن از آن بردارند .

از این جهت برخلاف موضع سازشکارانه بورژوازی ملی و جناحها و احزاب وابسته باو، با طرح شعارهای ضد امپریالیستی - ضد سلطنتی، یکباره تمام بافته‌های امپریالیسم را پنبه کرد. این شعارها در اندک مدتی توانستند توده‌های وسیعی از طبقات خلقی مرکب از پیشه‌وران شهری، کارگران پیشرو و دانشجویان و دیگر عناصر آگاه و زحمتکش شهرها و روستاهای اطراف را بحرکت درآورند. امپریالیسم و رژیم دست‌نشانده شاه به وحشت افتاد و بالاخره امپریالیسم مجبور شد در همان اولین روزهای "تغییر و تحول" ماسک در موکراسی اعطائی اش را برد و چهره کرمه دیکتاتوری اش را باخوشونت تمام به نمایش بگذارد.

مدین ترتیب امپریالیسم را بنال کردن شکل لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی برای هد فهای تسلط طلبانه خود که طبعاً شرائط رشد ایدئال را برایش فراهم مینموند، منصرف و ناامید شد. او بدلیل شرائط بالقوه انقلابی ایران تشخیص داد که تنها در شکل اجرای شدید دیکتاتوری، قادر به ادامه حاکمیت استثمارگران اش میباشد. عواقب درازمدت تر ناشی از این دیکتاتوری "ظاهراً" از شورش خشم‌گینانه خلق و آوجگیری بی توقف مخالفت شدید آنها در همان شرائط، برای اوقابل تحمل تر نیز مبرسید، اما امپریالیسم برای ادامه حاکمیت اش در ایران، مجبوره اتخاذ خشن‌ترین شیوه‌های دیکتاتوری و اعمال قدرت قهر شد انقلابی بود.

انتخاب شاه بعنوان اصلی‌ترین ستون دیکتاتوری طبقه حاکمه، که در آن شرائط برای او یک اجبار بود، طبعاً در درازمدت خیلی بیشتر از یک سیستم جمعی اعمال قدرت ضربه پذیر تریبی ثبات نمیکردید. بیجهت نیست که اکنون تنها بعد از گذشت ده سال، بسیاری از سرمایه‌داران غربی از قرار گرفتن سیستم استعماری و حکومتی ایران بر چنین پایه لرزان و بی ثباتی چون "شاه" یا "سلطنت" بهینک اند. ولی در عین حال امپریالیسم در رابطه با همان ارزیابی نیروهای ملی و درک بالا بودن پتانسیل انقلابی در ایران، علیرغم اگره خود مجبور شد "شاه" این عامل سنتی دیکتاتوری طبقات مرتجع حاکمه در طول تاریخ را در و باره در روابط جدید سرمایه‌داری، در دست قدرت و حاکمیت نشانده و جعاق سرکوب راجد را بدست آورد. (۱)

۱ - اشاره میکنیم به برخی مخالفت‌هایی که در مطبوعات مغرب‌پایان و در اردوستانه او میشوید و اغلباً رنگرانیهایی که بعضی از سرمایه‌داران و محافظان وابسته با آنها از جمله نیزونیک کرد نمود که ممکن است بایک گنوله مبینر تاریخ ایران... عوض شود. در واقع همیشه و مخصوصاً در بقیه در صفحه بعد

اگر امپریالیسم میتواند بین ضرورت وجود دیکتاتوری از یکطرف و کنار گذاشتن اردن شاه و سلطنت از طرف دیگر، پیوندی جهت رسیدن به هدفهای اقتصادی و سیاسی خود بزند، سما با این کار اقدام میزند. ولی شکل گرفتن سیستم سلطنت و در عین حال نقد بودن آن در مجموع باعث شده که تن به چنین شکلی از دیکتاتوری ندهد (۱).

بدین ترتیب بود که بورژوازی با قلع و قمع کامل نیروهای مخالف ملی، لیبرالها و ناسیونالیستهای "مؤمن" و حتی "ناسا مؤمن" و با کشتار و حشیا نه هزاران تن از مردم زحمتکش در ۱۵ خرداد، دیکتاتوری خود را اعمال کرد و از همینجا بود که داغ باطل "ناتوانی و شکست و عجز" برجسته هرگزایش رفورمیستی و هر تفکر ناسیونالیستی زد شد! از این زمان، ایدئولوژیهای "ملی" بطور دست به پایگانی تاریخ سپردند نمود. اما آنچه در جبهه خلق باقی ماند و با اینکه شرایط جدید بظهور و تکوین سرپرستار کسک کرد، یکی تفکر مبارزه جوی ضد هسپی بود که بطور کلی منافع و تمایلات سیاسی - ایدئولوژیک خرد بورژوازی مقاومتی را منعکس میکرد و دیگری تفکر و اندیشه نو روبرو شدی بود که تمایلات و خواستههای بزرگترین نیروی روبرو شد و در حال تکوین، یعنی بیرونتاریسار را افاده میکرد.

اگرچه ایدئولوژی بیرونتاریا، از نفوذ و گسترش زحمتی طولانی ای در تاریخ ۷۰-۶۰ ساله اخیر ما برخوردار بود، اما این بار، این پایه زحمتی، همگام با ایجاد و تشکل طبقه کارگر عینیت تاریخی خویش را بازمیافت بطوریکه در دوران تکامل اخیر خویش، یعنی در حدود ۱۰-۱۵ سال اخیر، مراحل کاملاً مشخص منماینوی راهگام با تکامل و تشکل بیرونتاریا طی کرد.

اگر تا سالهای ۴۰ روشنفکر بیرونتاریا نماعتماد بود وجود شرایط عینی ایجاد طبقه کارگر و لزوماً ظهور ایدئولوژی روشنفکر این طبقه، بلکه بدلیل تاثیر پذیرفتن از فرهنگ انقلابی جهانی و ساززات انقلابی تحت رهبری ایدئولوژی بیرونتاریا، امکان وجود داشت، اما،

بقیه از صفحه قبل ... این اواخر (این دغدغه برای امپریالیستها هست که با متحرک شدن قدرت در دست شاه، شاه تبدیل به شعشیر و دمی میشود که اگر روزی مصالح و منافع آنها اقتضا کرد، دیگر نتوانند باین سادگیها با او روبرو و مقابل شوند. تصور اینکه شاه تمام خرسی شود که خود خرسی را ب حرکت در بیاورد، اخیراً رابین جملهر معنی نیوزویک که "شاه کسه روزگاری بمسخره گرفته میشد امروز هیولای (فرانکشتین) ترسناکتر شده است" مستتر است. ۱- امپریالیسم و سرمایه داری وابسته ایران هم اکنون بعد از گذشت چندین سال میخواهد این تضاد را با ایجاد حزب رستاخیز و تبدیل دیکتاتوری فردی به دیکتاتوری سیستم حل کند که خود نیاز به بحث جداگانه دارد.

در نقطه عطف چنین تحولی بنیادی ، عمدتاً صرعینی چنین تفکری هم اضافه میشود .
ایدئولوژی پرولتاریا و روشنفکر پرولتاریا که تاکنون بر زمینه های مساعد ذهنی در ایبران
حرکتی ۶۰ ساله را ملو از فراز و نشیب های گوناگون پیچیده بود ، اکنون بحیثیت تاریخی
میافت . تکامل بعدی این تفکر دیگر تنها بر پایه تبلیغات فرهنگی و مباحثات و پیشرفت های
ثوریت یا تاثیرات روشنائی پذیرفتن از فرهنگ مبارزات جهانی استوار نبود ، بلکه ضرورت
ورود فوری و فعالانه این تفکر میسر آن عمل تفسیر و تغییر شرایط جدید بود ، که زمینه های
اساسی تکامل بعدی آنرا فراهم میساخت .

نتیجه آنکه بعد از حاکمیت در یکتاوری و رشد سرمایه داری وابسته در سینه مبارزه
خلقی بطور عمده ، در تفکر مترقی و انقلابی که نمایند ، در جریان قوی مبارزه جویانه خرد ،
بورژوازی و پرولتاریا است ، بوجود میاید . یکی تفکری که منافع اقلتاری را که زیرستم اقتصادی
سیاسی - فرهنگی بورژوازی قرار گرفته و در رابطه با این تضاد طبقاتی که با امریالیسم
بورژوازی دارد ، عناصر مبارزه جویانه تفکر خود را تقویت کرده و عناصر ارتجاعی آنرا طرد
میکند و دیگری تفکری که به آینده نظر دارد و رو بر شده و نخواست و بهمین دلیل کاملاً
انقلابیست .

اما خورد بورژوازی سنتی بناچار دست بمقاومتی خونین خواهد زد . وقتی که بورژوازی
بزرگ اوراد و مقابل سرنوشت غیر قابل گریز " مسرگ " قرار میدهد ، از آن جهت از دیدگاه
منافع این طبقه " مبارزه مسلحانه " عنوان تنها شکل دفاع ممکن ، دفاعی کرده
غریزه طبقاتی او بطور خود خودی در مقابلش قرار میدهد ، معنا میاید نه بعنوان خط
شی ای که از تحلیل علمی شرایط ، از تحلیل نیروهای خود و دشمن و . . . بیرون آمد ،
باشد . بخصوص که این معنا در ایبران بانه ای سنن انقلابی مذهبی در اشکال قیامهای
مسلح و خونین توأم میشد ، رنگی بسیار شدید تر خواهد میگردد .

ولی برای پرولتاریا ، مسئله بدین شکل مطرح نمیشود . برای او مبارزه مسلحانه
بعنوان عامل تعیین کننده سرنوشت او و دشمن و تنها وسیله غائی برای تصفیه تضاد های
او و سرمایه داری ، یک ضرورت تاریخی است که تحلیل علمی تاریخ و قوانین جامعه
سرمایه داری و . . . اوراد آن هدایت میکند . بهمین دلیل مبارزه پرولتاریا از اشکال
و شیوه های گوناگون مبارزه ، متناسب با شرایط موجود و چگونگی ترکیب و قدرت نیروهای
اجتماعی و . . . غافل نمیمانند و بهمین دلیل پرولتاریا میتواند همه نیروهای اپوزیسیون ،
همه نیروهای خلقی رایش سرخود به مبارزه بکشاند ، آنها را متشکل سازد و رهبری آنها

راد دست بگیرد و ضمن راد ریت مبارزه همه جانبه و طولانی با اعمال تهران انقلابی به ناپودی بکشد .

حاصل آنکه ، اگر برای خود محور وازی در شرایط سلطه سرمایه ، تنها و تنهایی راه ، آنهم راه مبارزه مسلحانه قرار ارد که بطور فیزیکی در پیش پای او قرار میگیرد و او نیز بطور عاطفی با آن برخورد میکند ، برای پروانگاری از نظر استراتژی مرحله های اش ، نه از نظر استراتژی کلی که بالاخره مجبور به اعمال تهران انقلابی است) دست زدن با این شیوه یا آن شیوه مبارزه ، تحت این شرایط یا آن شرایط . . . دقیقاً مسئله ای علمی است که به تحلیل مشخص از شرایط مشخص موقوف میشود . از همین جا معلوم میشود که چرا تمام آن اختلافات و نظرات مخالفی که امروز در مقابل مبارزه مسلحانه قرار گرفته است ، نه در روش تفکرند هم ، بلکه در روش تفکر مارکسیستی ! در روش نظرات و تئوریهای که مدعی برخورد علمی و ماتریالیستی با تحولات تاریخ و جامعه اند ، موشع گرفته است .

بدین قرار بنابه دلایلی که دقیقاً به ویژگیهای سیاسی - اقتصادی جامعه ما بر میگردد (رشد بسیار سریع بورژوازی کورادور ، بهره خورن شدید ترکیب طبقات اجتماعی و . . . ، اضمحلال کلی بورژوازی ملی و نیروهای وابسته به آن در زیر سلطه بورژوازی بزرگ و خفقان و دیکتاتوری شدید پلیسی - فاشیستی که زمینه اتحاد نیروهای خلق علیه امپریالیسم رافزاهم میسازد ، و . . .) مابین جریان انحرافی در شکل ناسیونالیسم بورژوازی یا رفورمیسم ، یعنی انحرافات عمده ای که اکنون در امریکای لاتین جریان دارد و پرونیستیم ، هیچ نیروی در ایران اصولاً نمیتواند مبلغ چنین شیوهها و نقطه نظرانی باشد .

امروزه در جامعه ما مبارزه قهرآمیز بود های بعنوان وجه عام هر استراتژی پیشنهادی حتی از طرف جریانهای اپورتونیستی و مخالف مبارزه مسلحانه ، لا اقل در گفتار و بطور کلی پذیرفته میشود . اما آنچه موارد اختلاف راد رایران مشخص میسازد ، چگونگی استنباط از همین مبارزه قهرآمیز و شیوههای اجرایی و دستگیری به آن است ! که البته بنظر ما این خود به پیدایش جریانهای اپورتونیستی و گرایشات تسلیم طلبانه انحرافی منجر میشود . اگر در کشورهای امریکای لاتین ، گرایشات رفورمیستی و ناسیونالیستی انحرافات عمده در جنبش انقلابی این کشورها بشمار میرود ، در کشور ما این انحرافات بر اساس آنچه گذشت ، هرگز نمیتواند در چنین اشکالی بروز نماید . این انحرافات مشخصاً در طرز استنباط از مبارزه مسلحانه و برداشت از کار سیاسی و بصورت خط مشی انحرافی تشکیل

حزب پروتاریا از طریق "کسار آرام در میسان نوده هسا" نظا هر می کند و سسارزه
سلسله انترایشنکل حزب پروتاریا موعول نی کند .

البته این اختلاف سیاسی در جنبش ماوه بیان رساترین اختلاف ایدئولوژیستیک و
چیزی نیست که از پایه های اجتماعی و طبقاتی خویش در جامعه جدا باشد . چرا که این
نوع گرایشات و انحرافات مستقیماً انعکاس آن جریان جذب و حلی است که امروزه
روشنفکران "اجزا" تحصیل کرده ادارات و صنایع و حتی بخشهای بالائی کارگران
متخصص و تکنسین هارا به سمت بورژوازی میکشاند . شکاف در ایدئولوژی پروتاریا و
بازگشت از مواضع اصولی و انقلابی آن ، جز شکاف در رایگاه اجتماعی آن ، یعنی بازگشت
عناصری از آن بسوی بورژوازی ، چیزی دیگری نیست .

بورژوازی ایران امکان یافته است که منافع اقتدار بسیار وسیعتری از روشنفکران و قشر
های بالائی طبقات متوسط و اجزا "بوروکراسی وابسته بخود و حتی گروه فوقانی کارگران
متخصص را بصورت کاملاً محسوس و بیشتر برآورد سازد . این امرناصله جنبش انقلابی
پیشنازرا و لا اقل برای مدتی از این نیروها بیشتر خواهد ساخت . بدینجهت تا وقتی
که جنبش در رمد ار محدود و روشنفکری در حرکت است و توده معا و طبقات زحمتکش در آن نقش
فعالی پیدا نکرد ماند ، این امر خطرات جدی خود را برای جنبش تازمبای محافظ خواهد
کرد . توده ها و توده نظر طلبی های جدیدی که امروز در سطح جنبش نسبت به
استراتژی مبارزه مسلحانه ابراز میشود ، انعکاس همین وابستگی روز افزون روشنفکران به
بورژوازی روه به رشد ایران است .

مقایسه شان میدهد که یک مهندس یا یک لیسانسیه مثلا در رساله های ه از چه
منافع بهره مند میشد و امروزه از چه منافع و امکانات رفاه و آسایشی ! همینطور در مورد
دانشجویان و افراد متوسط سیستم اداری و صنعتی رژیم . رژیم چند سالیست که در این
مورد سیاست کاملاً آگاهانه ای پیش گرفته است (این البته منطبق با نیازهای اقتصادیش
در زمینه کارشناس و متخصص و ... هست) تا این اقتدار را کاملاً بخد مت خود در آورد و
منافعشان را به منافع خود وابسته سازد .

اکنون روشنفکران (که نامسا بنه عموماً همان تحصیل کردگان و دانشگاه دیدند ،
جامعه ما هستند) به همراه بقیه خرد بورژوازی وابسته به ماشین صنعتی - اداری -
نظامی و فرهنگی سرمایه داری ، بیش از هر زمان دیگر ویش از هر قشر خلقی دیگر ، در
چنین سیستم روه توسعه ای از نیاز سرمایه به نیروهای متخصص و فکور علمی و صنعتی

نافعشان تأمین است. و این مسلماً نمیتواند در مسیر حرکت فکری و چارچوب‌های سیاسی - ایدئولوژیک آنان بی تأثیر باشد. از این جهت هر تغییر تکاملی در استراتژی مبارزه مسلحانه و ارتقا، هر منومن سیاسی و اجتماعی آن و هر تئلیق تکمیلی آن بسا شیوه‌های دیگر مبارزه - این ضرورت‌هایی که اکنون بیش از پیش قابل توجه شد ماند - سیاید در جهت جدیدی از سنت‌گیری فوری و مشخص‌تر طبقانی به سنت طبقات زحمتکش - به سنت طبقات در حال تکوین (کارگران) و در عین حال به سنت جمع آوری نیروهای در حال سقوط که با جبارد رجنین سیسنی روبه نابودی میروند و از این جهت حاضر بمبارزه آشتی ناپذیر بود دشمن هستند (یعنی قشرهای سنتی خرد بورژوازی شهری - دهقانان فقیر و تهیدستان روستاها) صورت گیرند .

انتخان چنین سیاستی از نظر عظمی سازمان پیشنازرا متعهد میسازد که هر چه بیشتر و هر چه فوری تر، توجه سیاسی - تشکیلاتی خویش را از جهات گوناگون به سمت این اقتدار و طبقات معطوف گرداند و از نظر ثوریت لزوم بیش از پیش محسوس ترجیح بندی تجربیات گذشته جنبش و ارتقا و تکامل استراتژی مبارزه مسلحانه و بخصوص آموزش و کار تعلیماتسی و توضیحی وسیع این دست آرد ها در سطح جامعه را مطرح میسازد. نظریه‌های مبارزاتی ما اکنون باید بتوانند هنگام یا تحولات جنبش و جامعه، چه در جنبه دشمن از نظر قدرت و رشد روز افزون بورژوازی وابسته و انحصار طلب دولتی ایران و چه در جنبه خودی، از نظر رشد نیروهای مبارز و پیدایش مقام‌های گسترش یافته جدید خودهای (کارگری، گروه‌های خود بخودی شهری و حتی پیدایش بعضی هسته‌های مقاومت روستائی) و همچنین تغییراتی که از نظر برهم خوردن ترکیب طبقانی جامعه و رشد روز افزون نیروهای کارگری بوجود آمده، پاسخ‌های مناسب در مقابل مسائل جدیدی که این حرکت پیرشتاب مطرح میسازد، داشته باشند .

باین ترتیب، بر اساس همین زمینه اقتصادی - اجتماعی در جامعه سرمایه داری رو به شد ایران بود است که از آغاز جنبش مسلحانه، تا کنون مابین جریان انحرافی روبرو بود ایم و این اختلاف در سطح جنبش بصورت مبارزه بین دو خط متضاد و کاملاً متضاد، یعنی مبارزه بین خط متضاد مبارزه مسلحانه، پذیرش نقش سازمان‌های پیشناز در ترمیم و تشدید مبارزات خود بخودی اقتدار خلقی و هدایت، ارتقا و سازماندهی این مبارزات حول محور مبارزه مسلحانه از یک طرف، و از طرف دیگر خط متضاد تسلیم طلبانه و اپورتونیستی که به بهانه کار سیاسی و تبلیغی، و استراتژی " تشکیل حزب از طریق

کارآرام در میان نود مها" ویا" استفاده از فرصتهای مکرر سیاسی برون‌وازی برای تقویت
پرولتاریا و آنگاه قدرت سرنگین ساختن حاکمیت برون‌وازی را دست آوردن"
بی عملی خود را توجیه کرد مواز بر خورد با واقعیت‌های خشن موجود جامعه و پذیرش مشقات
راه کسب یک معرفت واقعا علمی و آگاهی انقلابی که مستلزم شرکت در پراتیک مبارزه است
ظرفه می‌رود بطور عمیق و در زیر جریان داشته است .

اما این مبارزه و این اختلاف هیچوقت بطور مدون از عمق به سطح کشانده نشده و اجزا
و ابعاد گوناگون متشکله و متقابل آن مورد بررسی قرار نگرفته است . بنظر ما تئوری و تائید
مبارزه مسلحانه محل مسئله وحدت در مابین ماباید یک دوره عبور از دوره آنتین مبارزه ایدئو
لوجیک علیه خط مشی های انحرافی را که عمدتاً از ماهیت باقیاتی این جریان‌ها نشی میشود ،
بگذراند . این امر مسلماً مایه دست مبارزین راستینی صورت گیرد کهنه تنها با نظریات
موافق و تجربیات تایید کننده خود ، بلکه با نظرات مخالف و حتی با نظرات ناصحیح و بره
خوردهی خلاق و خالی از هرگونه تعصب دکماتیستی و روحی سرشار از امید به درس آموزی
و فرا گرفتن و یگارسیدن داشته باشند .

هرگونه بی توجهی به لزوم مبارزه ایدئولوژیک بخصوص در شرایط فعلی جنبشها می‌رود
کامل این جنبه مبارزه دست دشمنان خلق است . این بی توجهی علاوه بر این تئوریست‌های
قدیمی و سنتی به فرصت طلبان نوع جدید و آنها که حتی در ابتدا ، البته نه بدنیال درکی
عمیق و طولانی و تودهای از مبارزه مسلحانه ، بلکه عموماً بدنیال هیجانات آنی روشنفکری و
روحیات ماجراجویانه و بی‌اس و سرخوردگی سیاسی قدم در این راه گذاشته بودند و بعداً
نیز نتوانستند (در واقع نتوانستند) به تصحیح پایه‌های ایدئولوژیک و سیاسی انگیزه‌های
خود بپردازند ، اجازه میدهند که با استفاده از ضعف‌های تئوریک جنبش ، جنبشی که پراتیک
آن بسیار فراتر از تئوری آن حرکت میکند ، حملات و ضربات ناجوانمردانه خویش را بر یک
جنبش انقلابی ایران فرود آورند .

تأکید ما بر این کاری بر ضرورت وحدت و از طرف دیگر بر لزوم مبارزه ایدئولوژیک ، در واقع
یک محور را ، که همان ایجاد وحدت وسیع‌تر و عمیق‌تر در سطح جنبش است ، بدنیال میکند .
وحدتی که در دوران پراتیک مبارزه شگرت گرفته و در دوره مبارزه ایدئولوژیک آبدیده شده
باشد ، مسلماً چنین وحدتی قادر به حل مسائل جنبش خواهد بود .

نزدک این نکته ضروری است که ما در مبارزه ایدئولوژیک را منحصر به جریان‌های مخالف
مبارزه مسلحانه نمیدانیم ، بلکه معتقدیم که حل مسئله وحدت را ایجاد میکند که در درجه

اول وقتل از برخورد باین جریانها نسبت به نقطه نظرات غلط و انحرافات سیاسی -
تشیلاتی موجود در جنبش مسلحانه برخوردی مسئولانه و فعال، بنمائیم ، چراکه وحدت -
میایستی از گروه مبارزه ایدئولوژیک و پرولتاریه * وحدت / مبارزه / وحدت بگذرد



سرمقاله :

شعارهای وحدت

رنج سالها پراکندگی و نیروهای انقلابی خلق ما را سران می‌آورد که بیسته با احترام و تقدیر در باره " وحدت " سخن بگویند. برای رسیدن به آن شعارهای شتاب آمیز مطرح کنند. حتی بسیاری از انقلابیون به سادگی شعار " وحدت نیروهای شد امپریالیستی " از هانشان خارج میشوند و گویی اشتیاق ساده‌لرانه‌ی ما برای تحقق هدف‌هایمان کافی است. شعار " وحدت نیروهای ضد امپریالیستی " را زمانی میتوان مطرح ساخت که نه تنها نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل انقلاب به ضرورت آن رسیدند باشند بلکه جای مشخص خویش را نیز در درون جنبه‌ی ضد امپریالیستی به درستی تشخیص داده باشند. نماینده‌ی هر طبقه‌ی انقلابی در آغاز خواست‌های طبقاتی خود را برای تدوین برنامه‌ی انقلاب کافی خواهد دانست و خود را نماینده‌ی هر طبقه‌ی خلق به حساب خواهد آورد. این رشد انقلاب است که نیرو و توان هر طبقه‌ی ربه‌ی اونهاش خواهد داد و او را به اینای نقش مشخص خودش در انقلاب وخواهد داشت. در شرایط عمومی، سازمانهای انقلابی ضد رژیم بهیچوجه نمیتوانند تشکیل جنبه‌ی واحد دهند، زیرا این سازمانها خود نه تنها تاکنون به نمایندگی‌ی واحد این یا آن طبقه تبدیل نشده‌اند، بلکه هنوز رابطی ارگانیک با طبقه‌ای که نمایندگی‌ی ایدئولوژی آن هستند نیز پیدا نکردند. بنابراین کاملا نماینده‌ی توان انقلابی و نقش تاریخی طبقه‌ی خود نیستند که بتوانند براساس آن نقش مشخصی در جنبه‌ی بیابند در واقع میتوان گفت که ما تا تشکیل جنبه‌ی واحد ضد امپریالیستی فاصله زیادی داریم. با این حساب باید پرسید که مارکسیست - لنینیست‌ها باید چه شعاری در رساله

جبهه بدهند. آیا چون مسئله تشکیل جبهه در شرایط کنونی منطقی است، شعبار
 ماهم باید نفی کامل آن باشد؟ میگوئیم نه. برخی همکاری هائی امکان پذیر است و
 باید کوشید این همکاری هارا هر چه بیشتر کرد و اثرات تحت نظم و برنامه ای آورد.

در شرایط کنونی، شعار مارکسیست - لنینیست هاد در راهی مسئله ی جبهه باید چنین
 باشد: " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی ".

این شعار در همین حال که واقع بینانه است و سرعده نی قابل حصول مبتنی است،
 پیوانیز هست و پیوسته همکاری های بیشتری را طلب میکند.

اما آیا مارکسیست - لنینیست ها چگونه و از چه طریق باید وارد همکاری یاسایر
 انقلابیون شوند. آیا باید در یک سازمان غیر مارکسیست - لنینیست عضو شوند؟ آیا باید
 با عناصر غیر مارکسیست - لنینیست گروه یا سازمان انقلابی بوجود بیاورند؟ آیا باید
 در سازمان انقلابی خود، عناصر غیر مارکسیست - لنینیست را به عضویت بپذیرند؟ پاسخ
 تمام این سئوالات منفی است. لنین آموزگار بزرگ مامی آموزنده که کونیستها باید در
 نطفه ای ترین شکل تشکیلاتی خود، سازمان مستقل داشته باشند. هر کس که باین نکته
 توجه نکند، به دامن یک سازشکاری هولناک افتاد است. یک کونیست فقط در یک
 سازمان یا حزب کونیستی مبارز، میتواند کونیست باشد و به وظیفه کونیستی خود عمل
 کند. در یک سازمان انقلابی یا حزب فرد در وحدت ایدئولوژیک و تشکیلاتی آن حل میشود
 و دیگر مسئله ی تأمین همزمنی این یا آن طبقه در درون سازمان مطرح نیست. اگر
 مبارزه ای درونی در یک سازمان انقلابی یا حزب یک طبقه در میگیرد باید برای طرد
 و ریشه کن کردن نفوذ ایدئولوژی طبقات دیگر از آن حزب یا سازمان باشد نه برای
 تأمین همزمنی بر آنها. در حالیکه جبهه متعلق به چند طبقه انقلابی است و مبارزه ی
 درونی در آن، برای طرد ایدئولوژی این یا آن طبقه نیست، بلکه به منظور یافتن خطوط
 مشترکی است که بتواند نیروهای تمام طبقات انقلابی را به خود جذب کند و در عین حال
 همزمنی یک طبقه مشخص را بر آنها اعمال نماید. تحمیل خصمت ها و حزب به جبهه چپ
 روی و تحمیل خصمت های جبهه به حزب راست روی است و این هر دو وانحراف اگر منجر
 به عواقب هلاکت بار نشوند، لا اقل به کارائی نیروهای انقلاب آسیب میرسانند.

یک کونیست رابطه ی مشخص با جامعه دارد که فقط از طریق سازمان سیاسی
 کونیستی مستقل قادر به ایجاد و حفظ آن است. اگر اتودهای کارگزار نیاط ارگانیت
 دارد، که این شرط اساسی کونیست بودن است، از طریق این سازمان است، اگر

جبهه تشکیل می‌دهد، به وسیله این سازمان است و اگر جبهه رانترک می‌گوید باز با سازمان خود این کار را می‌کند نه بعنوان یک فرد. یک کمونیست نیرو و توان بالقوه عظیمی دارد. این نیرو در حقانیت تاریخی، آیدئولوژی او است. در توانایی بی‌مانند جهان‌بینی او برای نفس‌نیرو تغییر جهان است. این نیرو و توان بالقوه عظیم را فقط در یک سازمان سیاسی مستقل کمونیستی میتوان به فعل درآورد، حفظ کرد و رشد داد. در یک سازمان سیاسی غیر کمونیستی یک کمونیست نه تنها قادر به رشد دادن و سه فعل درآوردن توان بالقوه عظیم آیدئولوژیک خود نیست بلکه حتی قادر به حفظ آن هم نیست، زیرا این وجود اجتماعی ماست که شعور ما را می‌سازد و فعالیت سیاسی عالیترین بخش وجود اجتماعی است. یک کمونیست که داخل یک سازمان غیر کمونیستی میشود، اگر بتواند در آن سازمان بماند و به مهرهای از آن تبدیل شود، در واقع در قالب وجود اجتماعی رفتهاست که آیدئولوژی کمونیستی او را ناپا میسازد. کمونیست‌هایی که داخل سازمان سیاسی غیر کمونیستی میشوند فقط به خودشان و به جنبش کمونیستی اطمه نمی‌زنند بلکه آن سازمانها را هم دچار فشارهای متعارض داخلی، بی‌نظمی، سردرگمی، نوسان، انسارگیخته به چپ و راست، از دست دادن مواضع اجتماعی و جدا شدن از توده‌ها و طبقه خود و حتی تجزیه و تلاشی میسازند. ممکن است خود این سازمانها بعلت نداشتن جهان‌بینی علمی تصور کنند که قوانین علمی حاکم بر جامعه را میتوان یا "نه‌بیر" درگون کرد و بدین جهت باید برفتن مارکسیست - لنینیست‌ها به عضویت سازمان خود، مشکلات غیر قابل حلی برای خود بوجود بیاورند. در اینجا کمونیست‌ها باید آگاهانه عمل کنند، زیرا کمونیست‌ها باید به حفظ اصالت این سازمان‌ها بعنوان بخشی از نیروهای انقلاب علاقت باشند و به جای عضو شدن در این سازمانها آنها فقط در عمل مشخص همکاری کنند.

اماد ر مورد سازمانهای سیاسی کمونیستی: این سازمانها اولاً باید مواضع آیدئولوژیک خود را صریحاً اعلام کنند، ماهیچ چیزند اریم که از توده‌ها پنهان کنیم مخفی کاری آیدئولوژیک چیزی بجز عوام‌فریبی نیست. دوماً این سازمانها باید عناصر غیر مارکسیست - لنینیست را به عضویت خود نپذیرند، مگر کارگران و زحمتگشانی که زمینه مارکسیست - لنینیست شدن در آنها وجود دارد و خود حاضرند تحت تربیت آیدئولوژیک قرار گیرند. سازمان چریک‌های فدائی خلق بعنوان یک سازمان مارکسیست - لنینیستی در این مورد خط‌مشی مشخص دارد. مائاکنون هرگز افراد و گروه‌هایی را که مارکسیست - لنینیست نباشند به عضویت نپذیرفته‌ایم و در آیدئوئور اینکار را نخواهیم کرد. البته در آیدئوئور مرحله‌ای از رشد

و تحکیم جنبش، با انفراد و گروه‌های انقلابی غیر مارکسیست - لنینیست در رتبه ساخت تشکیلاتی
جنبه ای مشکل خواهیم شد، ولی در شرایط کنونی اگر انفراد و گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی
غیر کمونیستی با ما برخورد کنند، فقط قادریم پاره‌ای همکاری با آنها بنمائیم.

اما آیا نقطه داشتن استقلال سازمانی برای مارکسیست - لنینیست ها کافی است و نباید
در جهت وحدت کلیه مارکسیست لنینیست های ایران تلاش کرد؟ میگوئیم چرا، اکنون
درست لحظه‌ای است که باید شعار "وحدت کامل کسبه مارکسیست - لنینیست
ها" را داد.

البته لازم بیاد آوری است که منظور ما کلیه مارکسیست - لنینیست هائی است که با
قبول شی مسلحانه در جهت تحقق هدفهای جنبش انقلابی ایران قدم بر میدارند.
بسیاری از مارکسیست - لنینیست‌ها هم هستند که گویا اپورتونیست‌های رنگارنگ را
خورده‌اند و به اگوسازی از تجارب تاریخی پرولتاریا سرگرم اند، و برخوردی با
انقلاب ایران ندارند. اگرچه هنوز کمی زود است که عنوان مارکسیست - لنینیست را از
تمامی آنها بگیریم و باید کمی بیشتر منتظر شد، و بی باید به یاد داشت که وقتی از مارکسیست
- لنینیست ها حرف می‌زنیم چنانکه یاد شد، منظورمان آن مارکسیست - لنینیست هائی
باشد که درون جنبش نوین انقلابی ایران قرار دارند در حالیکه اینان در خارج از جنبش
انقلابی هستند.

تلاش اساسی مارکسیست - لنینیست هائی که درون جنبش نوین انقلابی هستند باید
این باشد که در یک سازمان واحد متمرکز شوند. اگر دیدیم همیشه که بسیاری از مارکسیست -
لنینیست های "ادعائی ایران دسته جات مختلفی را تشکیل داده‌اند که همه با هم مخالفتند
این بدان دلیل است که آنها از واقعیت عینی جامعه ایران و عمل انقلاب بدورند و بدینجهت
هریک تخیلات فردی خود را بجای واقعیت عینی می‌نهند. اکثریت نزدیک با اتفاق اینان
روشنفکران ایرانی خارج از کشور هستند که هیچ تماس مستقیمی با مسائل ایران ندارند و
ایران برایشان جامعه‌ای خیالی است که نمیدانند آن را باید کجا "مطابق مطلقاً"
بدانند و کدام "فرمول بسی نقیض" را از پیش باید برای انقلاب آن برگزینند. آن
اقلیت ناچیزی هم از آنان که در داخل ایران هستند، در یک حصار معدود و کوچک زندگی
روشنفکری زندانی هستند و تصوراتی ذهنی و کتابی راجع به جامعه و انقلاب دارند. در
نتیجه مارکسیسم - لنینیسم اینان (این هر دو دسته) سخت آمیخته به سوسیالیسم -
روشنفکرانه است. آنها مجبوراند بین دو قطب دگما نیزم واید انگری روشنفکرانه پیوسته

نوسان کنند زیرا ثنوری رایدون برخوردار واقعیت عینی نمیتوان رشد داد و در شرایطی که برخوردار ی با واقعیت عینی وجودند ارد برای توضیح ین مسئله جدید یاباید بطور مکانیکسی و با زور و فشار آنرا تحت شمول مطلق ثنوری های موجود در آورد و با فرمول خیال پرد از آنکه برای توضیح آن تراشید . برای مثال کافی است که مسائل مورد اختلاف مارکسیست - لنینیست های خارج از کشور نگاه کنیم . علاوه بر این بسیاری از این روشنفکران فقط از طریق تحقیق و مطالعه گرایش فکری به مارکسیسم پیدا کرد هاند و علتند آشنی تعاس با زندگی خلق ، انگیزه ی نیرومند اجتماعی برای مبارزه ند آرند . بزودی در این دسته ، مارکسیسم - لنینیسم تبدیل میشود به دکانی برای خود نمائی و فضل فروشی . اینان گذشته از ذهنی بودن ، در گفته های خود نیز صد اقتند آرند . اما وضع ما با آنها بگسی فرق میکند . اولاً ما با واقعیت عینی برخوردار مستقیم داریم و در نتیجه اگر مثلاً کسی بگوید که در ایران هنوز فتود الیسم بر روستاها حاکم است ما میتوانیم با آوره روستا برویم و آنجا ربا و نشان بدیم ، بی اینکه از خودش بخواهیم درباره مسائل تحقیق کند و هر حرف درستی هم داشت میزد بريم . از طرفی ما در سخت ترین شرایط داریم مبارزه میکنیم ، بنابراین رفقای ما دارای صداقت بسیار زیادی هستند . برای اینکه کسی در راه آرمانش بافتوش باز استقبال مرگ برود ، نیرومند ترین انگیزه اجتماعی لازم است . در نتیجه ما به سادگی میتوانیم ین بحث و گفتگوی صادقانه برای حل مسائل داشته باشیم . بنمدرت ممکن است در صفوف ما فرد از جان گذشته ای را پیدا کرد که صد اقت انقلابی نداشته باشد ، تازه چنین کسی در صورت وجود بخاطر شکل کار ما بزودی شناخته و طرد خواهد شد . البته بسیاری از مسائل مارکسیست - لنینیستی رایدون گنث نود ه های کارگروایر توده های خلق و تجربیات تاریخی تهنایتیان حل کرد . ولی ما نباید داشت که ما در مرحله ای هستیم که نفوذ در توده ها را داریم آغاز میکنیم . ارتباط هر چه بیشتر با توده ها به وحدت مارکسیست - لنینیست ها کمک میکند . زیرا اختلاف نظرهای سوبوکتیویستی روشنفکرانه با مبارزه رشد یابند توده ای در تضاد قرار میگیرد و از صفوف مبارزه طرد میگردد . به نظر ما اکنون در ست زمانی است که باید شعار وحدت کلیه مارکسیست - لنینیستهای ایران را مطرح ساخت و در جهت تحقق آن تلاش نمود . وحدت عمده رت ما را برای مقابله با دشمن بیشتر میکند ، ازیرا گدگی خرد کاری ، و هرز رفتن نیروها جلوگیری میکند ، توان ما را برای رهبری استراتژی جنبش و مبارزه ایدئولوژیست افزایش میدهد . به رشد سیاسی و نظامی ما کمک میکند و غیره .

اکنون بیشتر مارکسیست - لنینیست هائی که در روم جنبش انقلابی قرار دارند ،
 بخوبی نقش و اهمیت وحدت مارکسیست - لنینیست های ایران را بطور کلی درک میکنند ،
 ولی گاهی در بین برخی از افراد یا محافل مارکسیست - لنینیست این مسئله مطرح است
 که باید شرکت در جنبش انقلابی اخیر ایران بطور کلی مورد نظر باشد و گویا داشتن یسا
 ند داشتن یک سازمان باایدنولوژی مشخص و اعلام شده ای مارکسیست - لنینیستی در
 شرایط کنونی رشد جنبش ، تأثیری در اجرای وظائف انقلابی ندارد . این حرف اگر
 در شرایط آغاز مبارزه مسلحانه ، عواقب زیادی نداشته ، ولی در شرایط کنونی
 در ایام عذاب بسیاریدی است . اکنون دیگر ما مبارزه مسلحانه را در جامعه تشییست
 کرد ه ایم . درستی شی تبلیغ مسلحانه را بعنوان شکل محوری مبارزه با قلب نیروهای آگاه
 خلق اثبات کرد ه ایم . و آنهارا بسوی مبارزه مسلحانه جلب نمود ه ایم . اکنون مسئله
 اساسی ای که برای ما مطرح است جلب تود مهاست . تود ه هارا در یگرفظ باشعارهای کلی
 ضد امپریالیستی نمیتوان جلب کرد . باید خواست های نزدیک آنها و مبارزات خودشان
 را مورد توجه دقیق قرار داد ه ایم و کار خود را با آن تنظیم نمائیم . باید تبلیغ مسلحانه و در کار آن
 سایر کارهای تبلیغی و ترویجی خود را در رابطه با خواست های نزدیک و مبارزات خود تود ه ها
 انجام بد ه ایم . چنین کاری هم بدون داشتن موضع مشخص طبقاتی ممکن نیست . البته
 کار ما فقط در رابطه با مبارزات طبقه کارگریست بلکه بقول لنین ما در وظیفه سوسیالیستی
 و در موکراتیست داریم ولی باید بیاد داشته باشیم که ما وظایف در موکراتیک خود را تنها
 در رابطه با منافع و رازمدت طبقه کارگر انجام مید ه ایم یعنی با موضع گیری مشخص طبقاتی ،
 ما در رابطه با مبارزات تمام اقشار خلق باید کار کنیم و شکل و سطح مبارزه آنان را ارتقا مید ه ایم
 ولی هواره از دیدگاه منافع و رازمدت طبقه کارگری یعنی با جهان بینی و موضع گیری
 مارکسیست - لنینیستی ، زیرا در غیر اینصورت مجبوریم با جهان بینی و موضع گیری طبقاتی
 دیگری اینکار را بکنیم .

بر قرار یاد وحدت کامل نیروهای مارکسیست - لنینیست ایران

پیروز باد اصل " همکاری هرچه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی خلق ما "

سازمان چریکهای فدائی خلق

به پیش بسوی ایجاد حزب کمونیست ایران